

حقیقت محمدیه در حکمت متعالیه

مصطفی خلیلی*

khalyly@yahoo.com

چکیده

قاعده‌الواحد و امکان اشرف از قواعد مهم فلسفه اسلامی بر ضرورت صدور عقل به عنوان صادر اول از ذات حق تعالی حکم می‌کنند. عقل در حکمت متعالیه، حقیقت و روح متعالی محمد (ص) است که بنابر نقل و عقل تأیید می‌شود. پیامبر (ص) شالوده هستی، واسطه آغاز نظام تکوین، بقای آن و معاد همه موجودات است و همان انسان کامل است که فیض حق را به موجودات می‌رساند. ملاصدرا پیامبر (ص) را وجودی منزّه از قوه و انفعال و احتیاج می‌داند و بدین طریق اولویت پیامبر (ص) را در آیات و روایات تعیین می‌کند. صراط مستقیم الهی و آئینه جامع صفات و آثار الهی در وجود پیامبر (ص) ظهور می‌یابد و اذن شفاعت خاص اوست.

کلید واژه‌ها

قاعده‌الواحد، قاعده‌امکان اشرف، عقل، حقیقت محمدی، انسان کامل

طرح مسأله

فیلسوفان مسلمان دو قاعده را در آثار فلسفی خود مطرح و آن را به اثبات رسانده‌اند. یکی از آن دو اصل عقلی، قاعده «الواحد» و دیگری «امکان اشرف» است. حکما این دو قاعده را از مهمترین قواعد فلسفی به شمار آورده‌اند، زیرا بسیاری از مسائل فلسفی بدان مربوط می‌گردند. اکثر فلاسفه مسلمان، این دو قاعده را در آثار خویش بیان داشته و مفاد آن را پذیرفته‌اند. فارابی مبتکر

* دانش آموخته فلسفه و کلام اسلامی

قاعده «الواحد» را ارسطو دانسته است (فارابی، ص ۷). ولی ابن رشد مبدع آن را افلاطون می داند، (ص ۱۶۰) و میرداماد آن را از امهات اصول عقلیه به شمار می آورد. (ص ۲۲).

ادله و براهینی برای اثبات این دو قاعده اقامه گردیده که محل بحث ما نیست. در این مقاله قاعده الواحد و امکان اشرف بر حقیقت نوریه محمدیه تطبیق، و دیدگاه ملاصدرا در باب آن بیان می گردد.

حکما بر اساس قاعده «الواحد لایصدر عنه الا الواحد» معتقدند که صادر اول از ذات حق تعالی عقل مجرد است. عقل یعنی جوهر تام کامل که وجودی کامل تر از آن در عالم، ممکن نخواهد بود.

صدرالمتألهین در حکمت متعالیه به طرح و بحث از این قاعده پرداخته، ضمن فطری دانستن آن به رفع شبهات وارده می پردازد، و تفسیر و تبیین و تعیین مصداق آن را در آثار دیگرش می آورد. او ضمن اثبات و رد شبهات وارده می گوید: «این اصلی است که عقل نظری و فطرت طبع سلیم و ذوق مستقیم بدان اعتراف داشته و کسی جز معاندان و مخالفان حق، آن را منکر نشده اند» (ملاصدرا، اسفار، ۲۰۴/۷).

قاعده دیگر که موافق با این اصل می باشد قاعده «امکان اشرف» است. مطابق مفاد این قاعده عقل که اشرف موجودات و اتم آنهاست باید در مرتبه ایجاد مقدم بر ممکن اخس باشد. چه اگر ممکن اخس مقدم بر اشرف باشد لازم می آید که اشرف از اخس به وجود آید و این از لحاظ عقلی محال است. بنابراین این قاعده اصلی شریف و برهانی پرفایده است (همان، ۲۴۴/۷).

فلاسفه مسلمان با توجه به این دو قاعده عقلی و فلسفی در مقام اثبات دو امر در نظام تکوین برآمدند. نخست، از ذات احدیت، صدور بیش از یک امر محال است زیرا صدور کثیر از واحد ممکن نمی باشد و دیگر اینکه معلول اول و صادر نخست از حیث وجودی باید بر همه ممکنات، شرافت داشته باشد. اما صادر نخستین که باید شریفترین موجودات باشد کیست؟ آنچه در این نوشتار بدان پرداخته می شود پاسخ از نگاه مؤسس حکمت متعالیه و پیروان اوست.

فعل حق تعالی

فعل حق بر دو قسم بوده و بر اساس آن دو عالم از او متفرع است. عالم امر و عالم خلق. عالم امر همان عالم مجردات است که خلق دفعی داشته، اما عالم خلق، عالم ماده و مادیات است که خلق تدریجی دارد. صدرالمتألهین در کتاب *مشاعر* در این رابطه چنین می‌گوید: «فعل حق بر دو قسم است امر و خلق، اما امر او با اوست و خلق او حادث زمانی است. در حدیث از پیامبر (ص) آمده که «اول ما خلق الله العقل» و در تعبیر دیگر «القلم» و «نوری» آمده است. معنای همه یکی است که تعبیرات به اعتبارات مختلف گشته. زیرا صادر اول به اعتبار مجرد و بساطت و تعری از ماده عقل است (ملاصدرا، *المشاعر*، ص ۲۰۲).

در *شواهد الربوبیه* آورده است که نخستین اثر از ناحیه ذات مقدس واجب الوجود، همان وجود منبسط است که تجلی اول ذات و مساوی در کلیه موجودات است و قول خداوند که فرمود: **و ما امرنا الا واحده** اشاره به همین نکته دارد. صادر اولین باید موجودی واحد باشد هم در اصل وجود و هم در مقام فعل و تأثیر، و آن جز عقل نخواهد بود (مشهد دوم، اشراق سوم).

عالم خلق از حیث مرتبه وجودی پس از عالم امر است و ذات اقدس باری اولین مخلوق خود را در عالم امر با خلق عقل آغاز نمود. ملاصدرا در توضیح و تأکید دیدگاه خویش در تفسیر حدیث عقل گوید: «ای برادران سالک به سوی خدا با قدم عرفان بدانید که همانا این عقل، اول مخلوقات و نزدیکترین مجعولات به سوی حق است و اعظم و اتم آنهاست و دوم موجودات در موجودیت است. اگرچه اول خداوند تعالی است و در حقیقت دوم برای او نیست زیرا که وحدت خداوند وحدت عددی نمی‌باشد. بنابراین مراد ما همان است که در حدیث نبوی وارد شده که «اول ما خلق الله العقل» مجعول اول را عقل، دوم را نفس و سوم را جسم گویند» (شرح *اصول کافی*، ۱/۲۱۶) و مقصود از عقل اول، حقیقت و روح متعالی محمد (ص) است. چنانچه این معنی را به نظم درآورده است (همو، *مجموعه اشعار*، ص ۷).

عقل اول سایه نور خداست ذات او معنی روح مصطفاست

مرجع جان های هر یک ز انبیا هست تا حد یکی زین عقل ها

عقل باشد سایه نور احد پاک و بی غش باشد از نفس و جسد

شالوده هستی

در نصوص وارده به واقعیت و اصل حیات علوی و سفلی روح اطلاق شده است. این تعبیر برای آن است که اصل وجود، عاری از نقص و خالص از ظلمت و جسم و عدم می باشد (همو، سفار، ۲۶۲/۷-۲۶۳).

نزد بزرگان صوفیه و محققان آنها مراد از آن روح همان حقیقت محمدیه است. زیرا کمال وجود پیامبر (ص) وجودی است که وجودات از او ابتدا شده و به سوی او برگشت می کنند. آنچه در این دیدگاه یاری می رساند که معتقد گردیم مراد از عقل اول، روح رسول الله (ص) است، عبارتی در حدیث است که فرمود: «استنطقه»، آن عقل را صاحب نطق و کلام قرار داد و فرمود: «اقبل فاقبل ثم له ادبر فادبر» و این همان حال روح پیامبر (ص) است. سپس او را به زمین هبوط داد. نور او نور همه انبیاء بود چنانچه در روایت آمده که «نحن الاخرون السابقون» یعنی آخرون بالخروج و ظهور، مثل ثمره و میوه و اولون در خلق و وجود مثل بذر (همو، شرح اصول کافی، ۲۱۸/۱).

او نه تنها اساس و شالوده هستی بوده که نظام تکوین از او آغاز گردید بلکه معاد و برگشت همه موجودات به واسطه او محقق می شود. امام خمینی که در فلسفه از مکتب حکمت متعالیه متأثر است می گوید: «ان عود الموجودات الی الله تعالی بتوسط الوالی المطلق صاحب النفس الکلیه الالهیه و واجد مرتبه العقل و ان الموجودات بمنزله القوی و الالات و المتفرعات من وجود الانسان الکامل، فکما ان بدو ايجادها من الحضرة الغیب بتوسط رب الانسان الکامل، و فی الحضرة الشهاده بتوسط نفس الانسان الکامل، کذلک عودها و ختمها» (ص ۶). پس حقیقت محمدیه، مبدأ وجود و معیار معاد است بنابراین بر خلاف نگاه برخی از متکلمان و اندیشه زمخشری، روایت مزبور در شأن وجودی همین حقیقت نازل شده است و نه تنها صدور روایت بلکه ذیل حدیث که فرمود: «بک

اعرف و بک آخذ و بک اعطی و بک ائیب» به حال پیامبر (ص) راجع است. چون اگر کسی پیامبر (ص) را به نبوت و رسالت شناسد خدا را شناخته است (ملاصدرا، همان، ۲۱۹/۱). در حقیقت رؤیت حق از آینه وجود او میسر است به همین خاطر فرمود: «من رأنی فقد رأی الحق»، هر که مرا دید به تحقیق خدا را دیده است (همان، ۱۷۱/۲). این نگاه مطابق عقل و موافق نقل است. چه وجود ممکن، یا جوهر است و یا عرض، جوهر بر خلاف عرض مستقل در وجود است و عرض وابسته به آن، اگر صادر اول عرض باشد باید اول از جوهر صادر شود و این خلاف فرض است چون رتبه جوهر مقدم بر رتبه عرض است. اگر هیولی که قوه محض است صادر اول باشد، تلازمی که بین هیولی و صورت است باطل می شود. علاوه بر این هیولی قوه محض بوده و نمی تواند مستقل باشد و اگر صورت، صادر اول باشد تلازم بین صورت و هیولی باطل می شود. اگر نفس، نخستین صادر از حق باشد لازم می آید بدن که متعلق به اوست قبل از او باشد و یا نفس متعلق خود را ایجاد کند و جسم نیز به جهت مرکب بودن نمی تواند صادر اول باشد.

بنابراین، اولین صادر از حق که پایه هستی بر او بنیان نهاده شد روحانیت یا نورانیت محمدیه یا عقل اول و یا قلم می باشد و دلیل نقلی بر این مطلب احادیث وارده از پیامبر (ص) است (همان، ۳۶۷/۲ - ۳۶۸).

سبب حدوث و بقاء عالم

پایه هستی بر وجود حقیقت محمدیه، بنیان نهاده شد و اگر آن حقیقت کامله نمی بود نظام تکوین لباس وجود به تن نمی کرد و حادث نمی شد. اما حقیقت کامله محمدیه نه تنها سبب حدوث عالم بلکه علت بقای آن نیز به شمار می آید و نه تنها ایجاد عالم، مرهون اوست بلکه دوام و بقاء عالم نیز به او وابسته است. همه انبیا از آدم تا آخرین آنها، اخذ نبوت نمی کنند مگر از مشکلات پیامبر اسلام (ص). چنانچه خود فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء والطين». او به حقیقت در عالم ارواح موجود و متحقق به نبوت قبل الوجود و پیش از مبعوث شدن به رسالت است. اعیان انبیا و عالم به واسطه او به ظهور رسیدند.

لاجرم از لحاظ ازلی و ابدی پیشوای عالم و قدوه اولاد آدم اوست (خوارزمی، ص ۲۰۷).

بنابراین اول موجودی که کسوت ایجاد پوشید «عقل اول» بود که «نور محمدی» است و این خلق (عقل اول) متضمن جمیع موجودات بود و حق را علم بدان متعلق، لاجرم بعد از عقل اول این موجودات معلومه متضمنه را از علم به عین آورد تا وجود خارجی مطابق وجود علمی باشد (همان، ص ۱۱۰).

بسیاری از عرفا و حکما حقیقت محمدیه را سبب ایجاد عالم و بقای آن می‌دانند چه از لحاظ ازلی و ابدی و چه دنیوی و اخروی. ابن عربی در فصوص الحکم در فص آدمی می‌آورد: «فهو الانسان الحادث الازلی و النشو الدائم الابدی» (همان، ص ۱۰۹).

صدرالمتألهین گوید: غرض او همان است که برخی از فلاسفه در آثار خود آورده اند که علت غایی به سبب وجود عقلی مقدم و از حیث خارجی متأخر است و ثابت کرده اند که عقول فعاله برای اشیای موجود جهت فاعلی و نیز جهت غایی دارند. پس هنگامی که روح پیامبر (ص) (حقیقت محمدیه) متحد با عقل اول شود لازم می‌آید ازلی و ابدی باشد و از حیث بشری حادث. اما ازلی به اعتبار مبدأ اشیاء بودن و ابدی به خاطر ثمره نهایی برای مخلوقات. همه موجودات توجهات و کمالاتی دارند، عناصر به سمت جماد حرکت می‌کنند و جماد به سوی نبات و آن به سمت حیوان و او نیز به سوی انسان، و انسان ابتداء، صاحب عقل هیولانی است: و متوجه است در جهت کمال به سوی عقل فعال (ملاصدرا، تفسیر، ۱۳۱/۴-۱۳۲). در اینکه چگونه این همه کثرات عالم از آن عقل اول و نور واحد به وجود آمد، ملاصدرا تشبیه زیبایی را بیان می‌کند که قابل تأمل است اگر در حکمت و قدرت الهی دقت کنی می بینی که او چگونه یک دانه بذر را در ساقه های مختلف به ثمر می‌رساند. این دانه در دل زمین قرار می‌گیرد و از حالی به حالی تا به اولش برمی‌گردد با تعداد کثیر از نوعش. این بهترین مثال برای تو است که کیفیت وجود «حقیقت محمدیه» چگونه علت وجود عالم شد، و نتیجه بر او مترتب گردید. پس محقق است معنای گفتار

او که فرمود: «کنت نبیا و آدم بین الماء والطين» یا قول خداوند در حدیث قدسی که فرمود: «لولاک لما خلقت الافلاک» (همان، ۱۳۳/۴).
بنابراین هیچ عینی از اعیان خارجیّه تجلی پیدا نکرد مگر به واسطه او و بقای در ظهور و دوام در تجلی نیافت مگر به فیض وجود او.

الا ای قـدوۀ اولاد آدم	طفیل ذات پاکت کل عالم
توئی جان و جهان مانند جسم است	توئی معنا و عالم همچو اسم است
توئی سرخیل مقبولان درگاه	توئی خلوت نشین لی مع الله
کلید مخزن احسان و جودی	که قفل گنج رحمت را گشودی
جهان تاریک بود و آخر روز	که خورشیدی برآمد عالم افروز
چه خورشیدی که صد خورشید انور	بود در پرتویش از ذره کمتر

(خوارزمی، ص ۲۰۷)

تعبیر امام خمینی این است که: «اگر عین ثابت انسان کامل که خلیفه الله اعظم در مقام ظهور است نمی بود، هیچ عینی از اعیان خارجیّه ظهور نمی یافت و باب رحمت الهی هرگز گشوده نمی شد» (مصباح الهدایه، ص ۱۰).

واسطه حق و خلق

عرفا و فلاسفه مسلمان روح پیامبر (ص) را واسطه حق و خلق می دانند و معتقدند که نور محمدی در قوس نزول، مبدأ خلق و در قوس صعود، مقصد کمالات حق است. صدرالمتلهین بر این مبنا می گوید: اگر روح پیامبر (ص) علت حقیقی وجود نبود قطعاً اولی از انفس آنان نمی بود پس اب حقیقی برای آنان پیامبر (ص) است و او واسطه میان موجودات و حق تعالی و مبدأ خلقتشان از حیث نزول است و مقصد کمالاتشان از حیث ارتقا و صعود است (ملاصدرا، تفسیر، ۱۳۵/۴). هیچ فیضی از حق به موجودات نمی رسد مگر به واسطه او و هیچ موجودی از قوه به مقام فعلیت نمی رسد مگر به واسطه معلم قدسی و مصور عقلی که او رابط بین فیاض (حق تعالی) و نفوس مستفیضه مستکمله

است که او واهب الصور به اذن الهی است و لازم است چنین وجودی که خود واسطه وجود و فیض و رحمت می‌باشد. از قوه و انفعال و احتیاج بری باشد، چون در غیر این صورت لازم می‌آید که به مکمل دیگری نیازمند باشیم تا او را از قوه به فعل رساند که در این صورت یا تسلسل لازم آید و آن محال است، یا منتهی می‌شود به مکملی که شائبه قوه و استعداد در آن نیست و آن واسطه، عقل است (ملاصدرا، *سفار*، ۲۶۳/۷). با توجه به اثبات چنین واسطه‌ای میان حق و خلق و خالق و مخلوق، تفسیر برخی از آیات و روایات در اولویت پیامبر (ص) به خوبی روشن می‌شود. آنجا که خداوند فرمود: **النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم** [پیامبر به مومنان از خودشان سزاوارتر (نزدیک‌تر) است] (احزاب/۶۱). و یا رسول‌الله (ص) در سرزمین غدیر خطاب به امتش فرمود: «الست اولى بكم من انفسكم؟ قالوا بلى» (ملاصدرا، تفسیر، ۱۳۵/۴-۱۳۶). پس وجود بر مدار او دور می‌زند و حقیقت نبوی، اول نزول از حضرت احدیت است به حضرت کثرت خلقیه و آخر عروج تدریجی است به سوی آنچه از آن نزول یافته بود. این وجود به مقتضای اسم ظاهر و باطن در انسان کبیر و صغیر «وجود و ایجاد»، در عقل و نفس، «علم و کمال»، در روح و قلب «کشف و حال» و در خارج، عقل کلی، حقیقت نبی مطلق، نفس کلیه، خاتم انبیا و رسل و حقیقت ولی مطلق نامیده می‌شود. آن حقیقت را در عالم خارج مظاهری است چنانچه در برخی از آثار عرفانی مثل *فتوحات* آمده است که اکمل مظاهر آن در قطب زمان و ختم ولایت محمدیه می‌باشد. چ

بود روح محمد را مظاهر در عالم ز اول تا به آخر

امام عصر آن قطب زمانست که با هر مظهرش اکمل از آن است

همه برگرد او هستند دایر چو بر مرکز مدارات و دوائر

(خوارزمی، ص ۲۰۹)

بنابراین تردیدی نیست که تمام فیوضات حق بر خلق از مجرای حقیقت محمدیه که امروز مصداق اتم آن ولی الله اعظم است ساری و جاری می‌باشد. مثل او مانند خورشید است در عالم حس چنانچه خود فرموده است: انا كالشمس و علیّ كالقمر و اصحابی كالنجوم (۸۶/۴). «انسان کامل باید در جمیع موجودات مانند سریان حق در آنها سریان پیدا کند» (همدانی، ۴۹۶/۲)، به همین معناست. پس واسطه فیض اقدس و وجود مقدس اوست. صدرالمتألهین در تفسیر سوره حمد وقتی به تفسیر الحمد لله می‌رسد می‌گوید: «لام» در لفظ «الله» یا برای غایت است و یا اختصاص. اگر «لام» اختصاص باشد یعنی حقیقت وجود و جمیع افراد آن برای خداوند متعال است. اگر برای خدا باشد برای حقیقت محمدیه نیز می‌باشد و اگر برای غایت باشد غایت یا بدون واسطه است و یا با واسطه. بدون واسطه برای انسان کامل و حقیقت مطلقه نبوی است و با واسطه برای سایر موجودات (ملاصدرا، همان، ۷۷/۱). ظاهراً او می‌خواهد دیدگاه ابن عربی را تقویت کند زیرا او معتقد بود که حقیقت محمدی، نخستین تعیین عینی و اولین صادر از حضرت حق تعالی بوده و به اعتبار ربط و اتصال به عالم ممکنات هیچ تعیینی پیش از آن موجود نبوده است و پس از آن نیز جمیع اشیاء به واسطه او تحقق یافته و تجلی نخستین الهی از مرتبه احدیت به خارج از ذات به واسطه او صورت گرفته است (رضانژاد، ۱۲۰۲/۲).

امام خمینی همین اندیشه را پذیرفته و در آثار خویش به مناسبت از آن سخن گفته است (نک: امام خمینی، مصباح الهدایه، ص ۱۲۳-۱۲۴، شرح چهل حدیث، ص ۶۳۵).

انسان کامل صراط مستقیم الهی

هیچ سبیلی به صراط مستقیم حق منتهی نمی‌شود و هیچ معرفت حقیقی برای انسان حاصل نمی‌گردد مگر به واسطه انسان کامل. چه او مجمع حکمت و مقصد هر حرکت است و در تعبیر حکیمان الهی و عارفان ربانی آمده است که حق تعالی، نور وجود عام را به حقیقت او مقترن ساخت و او را مظهر تام هدایت، جامع جمیع عوالم، آینه تمام‌نمای اسما و صفات الهی، جان جهان،

غایت و مقصد آفرینش، و صراط مستقیم حق قرار داد (همو، مصباح الهدایه، ص ۷۰-۹۰، شرح دعای سحر، ص ۱۲۱، شرح جنود عقل و جهل، ص ۲۵۶، شرح چهل حدیث، ص ۴۴۴؛ ابن عربی، فتوحات، ص ۱۸۶؛ نسفی، ص ۱۷۱). صدرالمتألهین تأکید دارد که خداوند به واسطه انسان کامل و حقیقت نبویه، نفوس مؤمنان را کامل و عقول آنان را نورانی و در صراط مستقیم قرار می‌دهد. تعبیر او این است که معرفت خداوند ممکن نیست مگر با معرفت انسان کامل، زیرا او باب اعظم الهی و عروه الوثقی و حبل المتین است. به واسطه او انسان به عالم اعلی ارتقاء می‌یابد و در صراط مستقیم حق قرار می‌گیرد (تفسیر، ۴/۴۰۰). این است معنای وجود معرفت نبی و معرفت امام که گفته شد. «من مات و لم يعرف امام زمانه مات متیة جاهلیة». چون در انسان کامل همه حکمت، منطوقی است و این تعبیر مفاد قول رسول الله (ص) است: «من اطاعنی فقد اطاع الله». حقیقت محمدیه، حقیقتی است که خداوند به نور هدایتش نفوس مؤمنان را کامل و عقولشان را نورانی و آنان را از مقام قوه به فعل رسانده و علم نوری را به آنان افاضه نموده و وجود اخروی را به ایشان افاده کرده است (همان، ۴/۴۰۱).

کتاب جامع الهی

از عجایب خلقت و بدایع آفرینش پروردگار، خلقت انسان بر اساس فطرت الهی است که مشابه عالم الهی و جامع جمیع عوالم و نشئات وجود است. انسان ذاتی است موصوف به تمام آنچه که در ذات خداوند متعال از صفات جلال و جمال و افعال و آثار و نشئات وجود دارد. انسان آفریده شد تا خلافت و جانشینی حق را در زمین به عهده گیرد **انی جاعل فی الارض خلیفه (بقره/۳۰)**. و خداوند برای او چنین شأنی مهیا نمود و در وصفش فرمود: **و علم آدم الاسماء کلها ثم عرضهم علی الملائکه (بقره/۳۱)**. از میان این موجود آنکه اشرف و اکمل آنهاست وجود عقل اول است که مشتمل بر جمیع خیرات و وجودات و صور است. فلاسفه مسلمان تقریباً بر این نکته اجماع دارند اما صدرالمتألهین ضمن تأیید کلام مزبور، حدیث معروف عقل را به حقیقت محمدیه تفسیر نموده است: «پیامبر (ص) عقل اول و روح اخیر بوده و حقیقت محمدیه ذات واحدی است که دوبار ظهور پیدا کرد یک مرتبه در ادبار خلق برای تکمیل خلائق و یک بار

در اقبال به سوی حق برای شفاعت خلق. بنا بر قول خودش که فرمود: «اول ما خلق الله نوری»، «اول ما خلق اله العقل». «قال له: اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر». سپس فرمود: «فبعزتی و جلالی ما خلقت خلقا اعظم منك و بك اعطی و بك آخذ و بك ائیب و بك اعاقب». پس روح اعظم مشتمل بر جمیع ممکنات است از لحاظ علم و عین، و این انسان کامل و خلیفه خدا در زمین و آسمان است» (ملاصدرا، تفسیر، ۳۹۹/۴، شرح اصول کافی، ۲۱۶/۱).

بنابراین برکت سعادت و کل کمال با اقبال به پیامبر خاتم (ص) و شومی شقاوت و عامل انحطاط بشریت به ادبار از اوست، چون او معیار ثواب و عقاب و سعادت و شقاوت است. چنانچه جیلانی در *انسان کامل* گفته است: «او انسان کامل است و همه انبیا و اولیا به او ملحق می‌شوند از قبیل الحاق کامل به اکمل و به او منسوبند چون انتساب فاضل به افضل، او و به اتفاق همه کامل است و هیچ یک از کاملان از حیث خلق و خلق به مقام او نمی‌رسند و لفظ انسان کامل مخصوص اوست» (گوهرین، ۲۵۹/۳).

انحصار شفاعت در حقیقت محمدیه

نزد خداوند شفاعت هیچ کس پذیرفته نیست مگر به اذن الهی. *مامن شفیع الا من بعد اذنه* (یونس/۳). اذن به این معناست که خداوند برخی از ممکنات را که اختصاص به قرب یافته‌اند، واسطه تقرب دیگران قرار می‌دهد. اذن مزبور به برخی از اعیان و ماهیاتی اعطا شده که استحقاق ذاتی آن را دارند. صدرا المتألهین معتقد است که این اذن الهی برای حقیقت نبوی است و اگر دیگران به چنین مقامی بار یافتند، به واسطه اوست.

«کسی اولاً و بالذات مأذون در شفاعت نیست مگر حقیقت محمدیه که هنگام وجود صوری تجردی، عقل اول یا قلم اعلی و یا عقل قرآنی نامیده شد و در نهایت هنگام ظهور بشری جسمانی به محمد بن عبدالله و خاتم الانبیا مسمی گردید چنانچه فرمود: «كنت نبیا و آدم بین الماء والطين» و نیز فرمود: «انا سید ولد آدم و صاحب اللواء و فاتح باب الشفاعة یوم القیامة» (ملاصدرا، تفسیر، ۱۲۸/۴).

این سخن بسیاری از عرفا و حکمای مسلمان است که هر چه انبیا و اولیا دارند از فیض وجود باطن نبوت محمد (ص) و خاتم الانبیا است. محی الدین عربی در *فصوص الحکم*، فص شیئی آورده است که همه پیامبران از عهد آدم تا آخرین آنها هر چه گرفته‌اند از خاتم النبیین اخذ کرده‌اند. هر چند وجود خاکی‌اش متأخر بود، وجود حقیقی او بیش از همه بوده است. چنانچه خود فرمود و مظهر حاکم عادل همین حقیقت و قطب ازلی و ابدی است که آن را حقیقت محمدیه نامند. «فکل نبی من لدن آدم الی آخر نبی منهم احد یاخذ الا من مشکاه خاتم النبیین و ان تاخر وجود طنیته فانه بحقیقته موجود و هو قوله صلی الله علیه وسلم: «کنت نبیا و آدم بین الماء والطين» و غیره من الانبیاء ما کان نبیا الا حین بعث» (خوارزمی، ص ۲۰۶).

نه تنها همه انبیا بلکه تمام اولیاء تابع وجود او و در امر شفاعت به طفیل او مأذونند، یعنی شفاعت اولاً و بالذات برای او ثابت است و ثانیاً بالعرض برای دیگران. چون او اقرب انبیاست. سپس اقرب اولیای خداوند به حسب تابعیت مطلقه، حقیقت علوی است که در بدایت وجود تجردی، نفس کلیه اولیه و لوح محفوظ و ام‌الکتاب نامیده شد و این به جهت حافظ بودن برای معانی تفصیلی بود که به واسطه روح اعظم محمدی (ص) به او افاضه گردید. و **انه فی ام-الکتاب لدینا لعلی حکیم (زخرف/۴)** و در نهایت و هنگام وجود بشری جسمانی علی بن ابی طالب نامیده شد (ملاصدرا، تفسیر، ۱۲۸/۴).

پس شفاعت به طور اصیل منحصر در پیامبر (ص) است و نجات از عقاب دائم برای انسان به حسب کمال علمی برای قوه نظریه ممکن نیست مگر با فیض گرفتن حقایق علمیه از معدن نبوت ختمیه (ص) بدون واسطه یا با واسطه.

در آثار عرفا و حکما همه مراتب و مقامات نبوت و رسالت و ولایت در ظاهر و باطن به حقیقت محمدیه بازگشت داده شده است. وجود خاتم الانبیا از اعظم اسماء الهی است، زیرا اسم اعظم اختصاص به انسان کامل دارد. دیگری بهره و نصیبی از آن نخواهد داشت مگر کسانی که به حقیقت عینی و اوصاف وجودی آن حضرت تقرب جسته و خود را به اسم اعظم حق سبحانه نزدیک کرده‌اند (حسن‌زاده آملی، نکته ۴۷۹). تردیدی وجود ندارد که اسم اعظم به لحاظ

حقیقت عینی انسان کامل (حقیقت محمدی) است (امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۷۷). او همانند کتاب جامعی است که همه اجزای هستی حروف و کلمات این کتاب را تشکیل می‌دهند و انسان کامل جامع جمیع عوالم است که همه عوالم سایه اویند (همان، ص ۱۲۱). چنین حقیقتی نزد بنیانگذار حکمت متعالیه نگین انگشتر عالم آفرینش است که خدای تعالی او را خلیفه و جانشین خود در حفظ عالم قرار داده و نظام آفرینش در پرتو وجود او استقرار دارد.

برخی معتقدند حقیقت محمدیه همان شخص تاریخی پیغمبر اسلام، نیست بلکه حقیقتی الهی است که ساری و جاری در وجود و علت اولای خلق و مخلوق است. عقل کل است که وجود مطلق را به عالم حق پیوند می‌دهد. عالم، جز ظهور این حقیقت نیست. انسان کامل یا عالم صغیر یا انسان کبیر هم در واقع ظهوری است از این حقیقت کامله که از آن به قطب و قطبیت کبری نیز تعبیر می‌کنند و تنها راه نجات، شناسایی و توسل به این حقیقت کامله است (گوهرین، ص ۲۶۲). ولی این دیدگاه مورد پذیرش ملاصدرا نبوده و مبنای او چنین نگاهی را بر نمی‌تابد. او در رد این نظر می‌گوید: «ان العقل الاول مثلا له ماهیه نوعیه، محتمله للصدق علی کثیرین فی العقل و الصادر الاول من الباری - جل اسمہ - عندهم لیس الا شخصا واحدا من اعداده المفروضه المشتركه من هذه الطبیعه فکون الصادر الاول هذا الوجود الشخصی دون غیره لوکان بمجرد صدور الماهیه النوعیه عن الباری تعالی یستلزم الترجیح من غیر مرجع اذا لجاعل واحد والماهیه واحده والنسبه بینهما واحده» (ملاصدرا، مجموعه رسائل فلسفی، ص ۱۸۴). پس عقل اول دارای ماهیت نوعی بوده که بر وجود شخصی مطابق است و اینکه چنین وجودی را بر یک کلی مفروض تطبیق دهیم مورد پذیرش نیست. بنابراین صادر اول وجود شخصی است که ماهیت‌اش تابع اوست (همانجا).

انسان کامل وجود حضرت محمد (ص) است و از آنجا که هیچ کس مانند آن حضرت تعیین نیافته، پس او انسان کامل است و سایر انبیا و اولیا به او ملحق‌اند. نفسی ضمن تأکید بر این مطلب، چنین گوید: اگر لفظ انسان کامل به صورت مطلق استعمال شود مراد حضرت محمد (ص) است چون در این تعبیر، لطایف

و اشاراتی نهفته است که نسبت دادن آن به غیر مقام ختمی مرتبت جایز نیست (نسفی، ۷۲/۲).

نتیجه

حقیقت محمدیه در حکمت متعالی، متعین در خاتم انبیاء محمد مصطفی است نه یک مفهوم کلی نامتعین که صرفاً بر وجود ذهنی تطبیق نموده و دارای مصداق معین خارجی عینی نبوده باشد. این نوع نگرش هم با مبانی عقلی قابل استدلال و اقامه برهان است، و هم با متون دینی مورد استشهاد. چنانچه امام باقر (ع) فرمود: «ان الله اول ما خلق، خلق محمدا و عترته الهداه المهتدین فکانوا اشباح نور بین یدی الله قلت و ما الاشباح؟ قال: ظل النور» (کلینی، ۴۴۲/۱).

چنین حقیقتی، نخستین وجود منبسط و تجلی حق، شالوده نظام آفرینش، سبب حدوث و بقای عالم، واسطه حق و خلق، صراط مستقیم الهی، کتاب جامع الهی و غایت نظام هستی است.

کتابشناسی

- ابن عربی، محمد بن علی، *الفتوحات المکیه*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ق.
- اردبیلی، عبدالغنی، *تقریرات فلسفه امام خمینی*، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱ ش.
- احسانی، ابن جمهور محمد بن ابراهیم، عوالی اللثالی، قم انتشارات سیدالشهدا، ۱۴۰۵ ق.
- رضانژاد، غلامحسین، شرح کبیر بر فصوص الحکم، تهران الزهرا.
- حسن زاده آملی، حسن، هزار و یک نکته، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۴ ش.
- خمینی، روح الله، شرح جنود عقل و جهل، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۷ ش.
- همو، شرح دعای سحر، موسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۸۱ ش.
- همو، معاد از دیدگاه امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۸ ش.
- همو، شرح چهل حدیث، موسسه تنظیم و نشر آثار، ۱۳۷۴ ش.

- همو، مصباح الهدایه، ترجمه سید احمد فهری، انتشارات پیام آزادی، ۱۳۶۰ش.
- خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح فصوص الحکم/ابن عربی، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم.
- شیرازی صدرالدین (ملاصدرا)، الحکمه المتعالیه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- همو، المشاعر، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳ش.
- همو، شواهد الربوبیه، تهران، سروش، ۱۳۷۵ش.
- همو، شرح اصول کافی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش.
- همو، مجموعه اشعار ملاصدرا، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۸۲ش.
- همو، مجموعه رسائل فلسفی ملاصدرا، تهران، حکمت، ۱۳۷۵ش.
- همو، تفسیر قرآن کریم، بیروت، دارالتعاریف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
- فارابی، محمدبن محمد، مابعدالطبیعه، بیروت، دارالمشرق.
- گوهرین، سید صادق، شرح اصطلاحات تصوف، تهران، زوار، ۱۳۶۸ش.
- همدانی، عبدالصمد، بحرالمعارف، تحقیق حسین استاد ولی، تهران، حکمت، ۱۳۷۴ش.
- میرداماد، محمد باقر، القیسات، به اهتمام دکتر مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.
- نسفی، عزیزالدین، الانسان الکامل، تهران، طهوری، ۱۳۷۷ش.